

نا برابری‌های اجتماعی؛ ویروسی که مغز را می‌خورد

تحلیل کارشناسان در رابطه با نا برابری‌های اجتماعی از منظر عصب روان‌شناسی اجتماعی

محمد معصومیان

عصر چهارشنبه 21 خرداد سالن فردوسی خانه اندیشمندان علوم انسانی پر از مردمی شد که مشتاقانه آمدند تا در نشستی با عنوان «نا برابری‌های اجتماعی از منظر عصب روان‌شناسی اجتماعی» شرکت کنند. مراسمی با حضور حسن عشایری رییس انجمن عصب روان‌شناسی ایران، عبدالرحمن نجل رحیم نورولوژیست و مغزپژوه، حسن ایروانی زبان‌شناس و محمدرضا جلالی نایب‌رییس انجمن عصب روان‌شناسی ایران که در جایگاه مدیریت نشست قرار داشت. نشستی که به تبعات نا برابری اجتماعی بر ذهن و مغز انسان می‌پردازد و از سازوکارهایی اجتماعی حرف می‌زند که سعی می‌کنند شرایط نا برابر را نرمال‌سازی کنند.

یکی از این سازوکارها روان‌شناسی است که این روزها در دنیا رواج دارد. روان‌شناسی که می‌خواهد فرد را جدا از جامعه و در اتاقی در بسته درمان کند. علمی که با وجود اثرات خوبی که می‌تواند روی بعضی از مشکلات یا اختلالات بگذارد اما با نقدهای جدی روبه‌رو است. منتقدان این مدل روان‌شناسی یا روان‌کاوی عمدتاً این سوال را مطرح می‌کنند که آیا می‌توان فردی را که حتی از پیش از تولد به صورت اجتماعی رشد کرده بدون تغییر در محیط او درمان کرد؟ محیطی که تنها به پدر و مادر و همسر محدود نیست و طیف وسیعی از اثرات اجتماعی و سیاسی روی او و رفتارهای سالیان تاثیرات پیچیده‌ای گذاشته است. مواجهه با مفهوم نا برابری و بی‌عدالتی از دریچه عصب روان‌شناسی اجتماعی آن طور که عبدالرحمن نجل رحیم می‌گوید منظر جدیدی است که شاید برای اولین بار در ایران مطرح می‌شود.

نابرابری حاصل نابرابری است

در ابتدای این نشست محمدرضا جلالی از مساله برابری و نابرابری در متون فلسفی و البته سیاسی در دوره جدید گفت که تقریباً از دوره رنسانس در اروپا طرح شد. براساس سخنان جلالی، برابری و نابرابری نتیجه عدالت‌ورزی و عدم عدالت‌ورزی است: «در دوره مدرن با تمرکز بر مقوله تفرد، تشخص، تکثر، هویت و مقدم بودگی انسان بر همه چیز مقوله عدالت و قبول برابری پذیرفته شده است. بنابراین انسانیت انسان مقدم است بر همه وجوه دیگر او مانند نژاد و جنسیت و قوم قبيله و رنگ و زبان همین‌طور وجوه سیاسی او و عدالت اقتضا می‌کند که با همه به دلیل این مبانی مواجه برابری بشود.»

جلالی از افلاطون مثال می‌آورد که مایه و جوهر طلایی و نقره‌ای را بر انسان‌ها متصور بود و ارسطو که زنان را در شمار بردگان می‌شمرد. این نمونه‌ها البته تنها مختص به یونان آن زمان نبود و در متون فیلسوفان مدرن مانند جان لاک و توماس هابز هم به‌رغم اینکه در آزادی‌ها و برابری‌های بنیادین تردیدی نمی‌کنند چیزی از برابری زنان نمی‌بینیم: «عدالت اقتضا می‌کند در خصوص برابری بنیادین با آدم‌ها برابر برخورد کنیم اما در وجوه ارادی آن چیزی که به خود آدم‌ها مربوط می‌شود، عدالت دیگر اقتضای برابری ندارد. عدالت در واقع یک نوع دهش و یک رفتار روادارانه است و مناسب با استحقاقات رفتار متفاوت است.»

حال با اینکه به نظر می‌رسد مفاهیمی مانند برابری و عدالت در تمام دنیا پذیرفته شده است اما جلالی معتقد است ما در کل جهان با استقرار نابرابری‌های مختلف از قبیل جنسیتی و قومی مواجه هستیم و هنوز نوعی برتری‌انگاری در جوامع وجود دارد. نابرابری‌هایی که عمدتاً در درون کشورها اتفاق می‌افتد: «عدالت، رفتار کسی یا کسانی است که می‌توانند حکومت‌گران باشند با کسی یا کسانی که می‌شود حکومت‌شوندگان یا شهروندان یک جامعه باشد. سیطره یک نوع نابرابری جدی چیزی است که نظامات سیاسی برای شهروندان خود ایجاد می‌کنند. اگر نظام‌های سیاسی یک نژاد را به نژاد دیگر یا یک مذهب را به مذهبی دیگر برتر بگیرند بلافاصله غیرخودی و خودی مطرح می‌شود و هر نابرابری سیاسی به نابرابری حقوقی و شهروندی منجر خواهد شد. اگر منافع اقتصادی بشود این به نابرابری‌های سیاسی و حقوقی می‌انجامد. این شرایط علاوه بر اینکه جامعه نابرابر رقم می‌زند منجر به نابرابری‌های منزلتی و شأنی می‌شود که یکی از مقولات درگیرکننده نروسایکولوژیست‌ها و روان‌شناسان است.»

حالا اگر انسان‌ها احساس کنند جایگاه اجتماعی آنها فروتر دیده می‌شود چه آسیبی می‌بینند؟ آن‌طور که جلالی می‌گوید: «پژوهش‌ها نشان

داده که اگر ادراک نابرابری سوبژکتیو (ذهنی) باشد 9 برابر بیشتر از شرایط ابژکتیو (عینی) نابرابری به او آسیب میزند و او را درگیر تبعات مختلفی از این آسیب می‌کند. آسیب در قشر خاکستری مغز بسط پیدا می‌کند و در کارکرد سیستم لیمبیک و مراکز مهم عصبی مانند هیپوکامپ، آمیگرا ل آسیب وارد می‌کند و رشد شناختی و حافظه را به تبع آن دچار اختلال می‌کند.»

حتما برای شما هم پیش آمده که از گرانفروشی يك میوه فروش عصبانی شده باشید یا برخورد طلبکارانه يك کارمند در اداره که توجهی به شرایط شما ندارد؛ جلالی یکی از ناگوارترین تبعات نابرابری‌های اجتماعی را نابرداری می‌داند: «برابری رفتاری است که حاکمان با آحاد جامعه می‌کنند اما برادری روابط مشوقانه و دلسوزانه و صمیمانه‌ای است که افراد جامعه با یکدیگر دارند. وقتی جامعه به سمت نابرابری و تعمیق آن می‌رود برادری افراد باهم به هم می‌خورد. مناسبات مردم با یکدیگر سوداگرانه می‌شود و افراد باهم رقابت‌های منفی و حسادت و بخل و مواردی از این دست پیش می‌گیرند.» جلالی معتقد است اگر ما نابرابری را به هر دلیلی يك مقوله نهادینه شده تلقی کنیم بی‌تردید به آن ادراک نابرابر انسان‌ها و در واقع نابردار انسان‌ها خواهیم رسید که گریزی از آن نیست.

فقر احمق می‌کند

حسن عشایری معتقد است نروسایکولوژی رابطه مغز با فعالیت‌های عالی ذهن مانند ادراک، شناخت، آگاهی و سازمان‌دهی رفتار به ویژه زبان است و از این فراتر نمی‌رود. او از يك تاریخ بشری نابرابر می‌گوید که تنها 22 روز در آن خبری از جنگ نبوده است. او این سوال را مطرح می‌کند که مغز اجتماعی کجاست؟ مغزی که به واقعیت عینی ذهنیت می‌دهد و آن ذهنیت دوباره روی آن اثر می‌گذارد. مغزی که کار می‌کند، مغزی که یاد می‌گیرد و هیجانات را پردازش می‌کند. مغزی که خلق می‌کند: «عدم تعادل اجتماعی از نظر زیستی، روانی و اجتماعی در سیستم هیجانی لیمبیک پردازش می‌شود. بیهوده نیست که عصب‌شناسی جدید می‌گوید اصلا شناخت بدون هیجان وجود ندارد. اگر هیجان آسیب ببیند از خرد هم خبری نیست. روان‌شناسان گفته‌اند وقتی نابرابری زیاد می‌شود در واقع درماندگی آموخته شده به وجود می‌آورد. ابتدا هیجان منفی ایجاد می‌شود و وقتی این هیجان نمی‌تواند بروز کند یا جرات بروز پیدا نمی‌کند به بیزاری ختم می‌شود. بیزاری که می‌شود در جوانان ایران و حتی در نسل‌های جدید جوانان دیگر کشورها می‌توان دید.»

عشایری از نبود عدالت آموزشی در ایران می‌گوید و از روزگاری مثال

می‌آورد که پسر وزیر و پاسبان و کارگر در کنار هم درس می‌خواندند و به واسطه این کنار هم نشستن با یکدیگر تعامل برقرار می‌کردند. چیزی که امروزه به واسطه انواع مدارس غیرانتفاعی و انتفاعی از بین رفته است. مدارس هم مانند هر نهاد دیگری طبقاتی شده‌اند و همه دانش‌آموزان نمی‌توانند از امکاناتی برابر برخوردار باشند. عشایری به واسطه فعالیت‌های مدنی در حوزه آموزش و پرورش و برخورد با خانواده‌هایی که از اقشار ضعیف اقتصادی هستند از خانواده‌هایی می‌گویند که توان تامین مواد خوراکی مناسب برای رشد کودکان خود را ندارند: «خانواده‌هایی را می‌شناسم که واقعا نمی‌توانند برای کودکان خود پروتیین تهیه کنند. در روند رشد، غلاف میلین (غلاف میلین یک لایه از جنس چربی (از جنس غشا) است. نقش نهادین پوشش میلین، ایجاد نارسا نایی بیشتر روی سطح تار عصبی‌ها است که این امر باعث افزایش سرعت هدایت پیام‌های الکتریکی در درازای تار می‌شود.) به چربی و هم پروتیین و کلسترول نیاز دارد. هوش یعنی سرعت و صحت پردازش اطلاعات و زمانی که کودکی به واسطه گران شدن مواد پروتیینی از آن استفاده نمی‌کند غلاف میلین خوب شکل نمی‌گیرد و ما در آینده نسلی از جوانان را خواهیم داشت که روان‌شناسان شاید به اشتباه به آنها برجسب عقب‌مانده بزنند. اینجا به وضوح می‌بینیم که فقر حتی روی ماده اثر می‌گذارد. در پردازش اطلاعات که همان ذهن باشد هم اثرگذار است و بعدا در روند اجتماعی است که تاثیر می‌گذارد. از این منظر می‌توان گفت فقر انسان را احمق می‌کند.»

از نظر حسن عشایری قرار نیست همه یکسان باشیم بلکه این شرایط است که باید یکسان باشد. اگر فردی پایین یک سکویی ایستاده باشد و فرد دیگری بالای سکو می‌شود ارزیابی درستی از قد آنها داشت تا زمانی که هر دو در یک سکوی هم ارتفاع بایستند. نسخه عشایری برای فائق آمدن بر نابرابری نگاه نقادانه به گذشته و حال است: «بدانیم شکوفایی استعدادها یکسان نیستند و این هم به خصوص در آموزش و پرورش مهم است. جامعه‌ای که می‌خواهد توسعه پایدار داشته باشد باید روی آموزش و پرورش کار کند. کار بعدی روشنگری است. اگر برده احساس کند تحت سلطه است دیگر برده نیست. کار دیگر بومی کردن علم و ترویج آن به زبان ساده است. کاری که باید در دانشگاه‌های ما اتفاق بیفتد. ما باید در انجمن‌های غیر دولتی هم روشنگری داشته باشیم. در واقع پژوهش، آموزش و خدمات باید در کنار یکدیگر باشند. اینها کمک می‌کنند ریشه‌های بی‌عدالتی را پیدا کنیم.»

ما فرد نیستیم، ما جمع هستیم

عبدالرحمان نجل رحیم ریشه‌های اجتماعی «نوروسایکولوژی» را در

تاریخ می‌بیند و فکر می‌کند آن چیزی که «لو ویگوتسکی» و «الکساندر لوریا» روان‌شناسان روس شروع کردند اساس بحث امروز است. دو اندیشمندی که فکر می‌کردند مغز انسان برخلاف آن چیزی که امروز در روان‌شناسی به آن می‌پردازند نه یک مغز منفرد که مغزی اجتماعی است: «الان ما می‌دانیم بچه‌ای که هنوز زبان باز نکرده و حتی وقتی در رحم مادر است مغزی اجتماعی دارد هر چند فروید عقیده داشت بچه‌ای که به دنیا می‌آید خودمدار و حتی آنطور که می‌گویند در خود فرومانده یا اوتیستیک است. برای اینکه یک ایدئولوژی بر افکار حاکم است که انسان تنها به دنیا می‌آید و تنها از دنیا می‌رود.» تلاش نجل رحیم برای فهم این نظریه که انسان یک موجود اجتماعی است در واقع گرفتن نوک پیکان انتقاد به روان‌شناسی امروزی است که او معتقد است با منفرد دیدن انسان برای نرمال‌سازی یک شرایط نابرابر تلاش می‌کند: «اجتماعی بودن است که خودآگاهی انسان را می‌سازد. هیچ‌کدام اینها اتفاق نمی‌افتد اگر مغز اجتماعی و بدن اجتماعی وجود نداشته باشد. بدن و مغز از هم جدا نیستند. مغز با بدن رشد می‌کند و تجربه پیدا می‌کند. ما با بدن خود تجربه می‌کنیم و در نتیجه با بدن خود نابرابری را احساس می‌کنیم»

او معتقد است که بدن واحدی است که ما را به جامعه وصل می‌کند و به همین دلیل در جامعه امروز بسیار با اهمیت قلمداد می‌شود. بدنی که با آن حس و حرکت داریم، چهره‌ای که با آن با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم: «بنابراین بدن و مغز از ابتدا عضو اجتماعی هستند. مساله مهم این است که بدانیم ما فرد نیستیم، ما جمع هستیم. در گوش ما خواندند که تو خودت هستی و باید خودت را نجات بدهی؛ اضطراب داری برو دکتر خودت را معالجه کن. اما به ما نگفتند محیط کار تو اشکال دارد، محیط زندگی‌ات اشکال دارد، این شهری که در آن زندگی می‌کنی برای انسان ساخته نشده است. چرا هیچ‌وقت روان‌شناس به این سمت نمی‌رود که فلان جا را درست کنید فلان پارک را درست کنید. جامعه و قدرت به این طرف ما را می‌کشاند که مسائل را فردی حل کنیم.»

نجل رحیم از «روان‌شناسی انتقادی» می‌گوید که معتقد است روان‌شناسی فردی به درد جامعه نمی‌خورد چون روان‌شناسی فردی فقط به حکومت‌ها کمک می‌کند تا نابرابری‌ها را بیشتر کند: «به خاطر اینکه روان‌شناسی همیشه در خدمت حکومت‌ها است. ما باید روان‌شناسی را از زیر یوغ قدرت بیرون بیاوریم. شما به عنوان یک بیمار اضطرابی یا هر نوع اختلالی می‌روید تنها در اتاق روان‌شناسی می‌نشینید و مسائل شخصی را مطرح می‌کنید. روان‌شناسی شما را آماده می‌کند تا برگردید در همان جامعه‌ای که به شما اضطراب و افسردگی داده است و در همان سیستم جان بکنید.» او نتیجه می‌گیرد که حاکمیت‌ها در همه جای دنیا از

روانشناسی فردی استقبال می‌کنند و نشانه آن هزاران کتابی است که در رابطه با کاهش اضطراب و موفقیت و شادابی هر ساله در همه جای دنیا و ایران زیر چاپ می‌رود: «از این جهت است که نورو سایکولوژی اجتماعی برای من اهمیت دارد و چسباندن نابرابری به این مفهوم به نوعی یک قدم جدید است. ما باید مشکلاتمان را بیرونی کنیم. از مشکلات خود با یکدیگر صحبت کنیم»

مفهوم برادری که محمدرضا جلالی از آن به عنوان تبعات ناگوار نابرابری گفت چگونه به وجود می‌آید؟ جز اینکه به مشکلات دیگران اهمیت بدهیم؟ نجل رحیم می‌گوید: «باید این طرز فکر را عوض کنیم و به دیگران پردازیم و به هم وصل بشویم. دموکراسی واقعی این است که زندگی اجتماعی را باهم ببینیم. دردهای مشترک را پیدا کنیم. اینها است که مارا به هم وصل می‌کند. وقتی دردها را باهم در میان گذاشتیم، می‌توانیم دنبال حل مسائل برویم.»

از نظر او تغییر نگاه منفعت‌طلبانه امریکایی که از روانشناسی این کشور به دیگر کشورها سرایت کرد به یک نگاه دیگرخواهانه می‌تواند راه حل بسیاری از مشکلات باشد. حتما همه ما از کودکی شنیدیم که باید گلیم خودمان را از آب بیرون بکشیم. یا تلاشی فردی برای دکتر و مهندس شدن داشته باشیم. در حالی که هیچ وقت نشنیدیم که با دیگران مشارکت کنیم، یا با دیگران گروه دوستی درست کنیم: «تنها چیزی که این روانشناسی فردگرایانه به ما می‌دهد یک رقابت فردی برای رسیدن به سود شخصی است. این اساس جامعه کاپیتالیستی ما و بقیه جهان را تشکیل می‌دهد.»

او فقر را بزرگ‌ترین نابرابری جهان امروز می‌داند و با اشاره به آمارهایی از در اختیار داشتن 52 درصد ثروت در دستان یک درصد ثروتمند از یک سیستم فاسد در جهان می‌گوید: «اقتصاد بزرگ‌ترین نابرابری‌ها را دنیا ایجاد می‌کند. تحقیقات نشان می‌دهد این نابرابری اقتصادی و سوء تغذیه کودکان چه تاثیر عمده‌ای در مغز آنها می‌گذارد و این تا دو نسل آینده روی مغز بازماندگان آنها هم دیده می‌شود.»

نابرابری ذهنی تحمیلی

حسن ایروانی از نابرابری در همه جای دنیا با شدت و ضعف متفاوت می‌گوید. اما آن چارچوب فکری که می‌خواهد این نابرابری را معمولی و طبیعی جلوه بدهد را بزرگ‌ترین نابرابری می‌داند. یا به معنایی دیگر سازوکاری که به تداوم این وضعیت کمک می‌کند. ایروانی معتقد است اندیشمندان همواره در حال انجام کارهایی که به بهتر شدن زندگی کمک کند مشغول نیستند. ایروانی می‌گوید: «گاهی آنها در خدمت

حاکمان و قدرتمندان قرار می‌گیرند و پول می‌گیرند تا به افراد بفهمانند که این زندگی سرشار از نابرابری که دارد حق اوست و نه تنها نباید ناراحت باشد بلکه باید خوشحال و راضی هم باشد».

ایروانی از شبی در تهران می‌گوید که خبرنگاری مشغول گفت‌وگو و عکس گرفتن برای تهیه گزارش از زندگی چند کودک زباله‌گرد بود و در کمال ناباوری دید که آن کودکان با خشونت با زن خبرنگار برخورد کردند و می‌گفتند چرا از وضعیت ما فیلم می‌گیرید؟ «زندگی ما خوب است.» ایروانی معتقد است این به ذهن آن کودکان تحمیل شده که این زندگی تو است و شاید هم از این زندگی ناراضی نباشد.

او از گروه کارگرانی می‌گوید که بعد از انقلاب صنعتی از طرف کارخانه‌داران و ثروتمندان برای ساعت‌ها کار حقوق اندکی می‌گرفتند؛ «عده‌ای هم بودند که به این کارگران می‌گفتند تو مغزت به اندازه آن کارفرما رشد نکرده است و کارفرما آدم باهوش و خردمندی است. البته آن افراد با آن کشیشی که در کلیسای کنار کارگاه بود همدست بودند و باهم کار می‌کردند. شما در آمریکا می‌بینید در جاهای اصلی آمریکا و مرکز صنعتی کنار هر کارخانه یک کلیسا وجود دارد. حتی یک کلیسا 20 متری چون لازم بوده اینها یکدیگر را تایید بکنند.»

اما گروه دیگری که از نظر ایروانی در عادی‌سازی وضعیت دشوار نابرابری تلاش کردند روان‌شناسان مثبت‌اندیش آمریکایی بودند که در نهایت فرد را به جایی می‌رسانند که فکر کند آنقدر تلاش نکرده تا به جایی برسد که موفق و ثروتمند شود؛ «می‌گویند چرا فلانی زحمت کشید و رسید اما شما نرسیدی؟ شما به محمدرضا گلزار نگاه کن که چقدر موفق شده است؟ تو هم می‌توانستی تلاش کنی که موفق بشوی. گلزار هم می‌گوید من تلاش کردم و ذکر هم گفتم تا به اینجا رسیدم. حالا سوال اینجاست که کودکان سیستان و بلوچستان ذکر نمی‌گفتند و فقط او می‌گفته است و تنها ذکر او قبول افتاده است؟ بهاره رهنما می‌گوید اگر در 40 سالگی آن چیزی نشدی که می‌خواستی تقصیر تو است. فکر نکنید بهاره رهنما این را از خودش می‌گوید نه، او بسیار سیستماتیک و هدایت‌شده این حرف را می‌زند. یعنی فردی که درس خوانده معلم شده و بعد از ظهرها هم تدریس اضافه می‌کرده به اندازه کافی تلاش نکرده است؟ آن فرد تحت‌تاثیر این طرز فکر همیشه با خود یک احساس گناه را حمل می‌کند. او با خودش می‌گوید این من بودم که کم گذاشتم و می‌رود در خانه به بچه‌هایش همین را منتقل می‌کند. معذرت می‌خواهد که کم گذاشته است. این گروه‌ها به صورت همسان باهم کار می‌کنند تا آن نابرابری را به ذهن مردم تحمیل کنند. آن قسمتی که بسیار جگرسوز است این است که میلیون‌ها انسان فکر می‌کنند تقصیر خودشان است.»

نه تنها انبوه کتاب‌های زرد روان‌شناسی در بازار که شبکه‌های

